

گفت‌وگو با پوران درخشنده با موضوع واکاوی باید و نبایدها در سینمای دفاع مقدس

چندی است که انجمن سینمای انقلاب و دفاع مقدس با هدف بررسی نقاط قوت و ضعف آثار سینمای دفاع مقدس و مشکلات و موانع تولید این ژانر سینمایی گفت‌وگوهای مفصلی را با اهالی سینما انجام داده است به انعکاس نقطه نظرات خانم <پوران درخشنده> می‌پردازیم.

شما جزء معدود کارگردانان خانمی هستید که نگاه لطیف و سالمی را به شخصیت‌های فیلم‌هایتان دارید و خودتان هم کمترین حاشیه‌ها را داشته‌اید. دغدغه‌هایتان در این ۲۰ سال چه بوده با چه هدفی خواستید که فیلم بسازید آیا به دغدغه‌هایتان رسیدید؟

-مادرم معلم بود. ایشان به ادبیات و به حافظ علاقه داشت. چندین بار قرآن را ختم کرده بود معانی آن را می‌دانست و ما کتاب‌های شعرا را داشتیم. وقتی مادرم در خلوت می‌نشست و شعر می‌خواند من هم دوست داشتم که ازش بپرسم و یاد بگیرم. او هم توجه من را به شعر احساس کرده بود. وقتی بزرگ‌تر شدم من با دیوان پروین اعتصامی خیلی اخت شده بودم. یک سری اشعاری هم داشتم و مادرم خواند و گفت که خیلی خوبه که این کار را ادامه بدی. در کلاس‌های انشاء موفق بودم. اینجوری توجه بچه‌ها را نسبت به نوشته‌هایم دیدم و احساس کردم که می‌توانم بنویسم. علاقه‌مندی به نوشتن باعث شد که من نگاه دیگری به اطرافم داشته باشم. مثل پروین اعتصامی که با توجه به وسایل دور و برش سعی می‌کرد مسائل خانوادگی، فقر و بی‌توجهی را مطرح کند. احساس آرامش داشتم. این برمی‌گردد به دوران کودکی من که در یک خانواده سنتی و مذهبی بزرگ شدم، خانواده‌ای که در آن مردها بیشتر نظامی بودند و زن‌ها همه معلم بودند. در این شرایط، اینکه دختری مثل من بخواهد برود سینما، در حالی که در دانشگاه پزشکی هم قبول شده بودم و همچنین در مدرسه عالی سینما و تلویزیون، خیلی برای خانواده‌ام سخت بود که بخواهم پزشکی را پس بزنم و بیایم در این رشته‌ای که دوست دارم تحصیل کنم. این موضوع برای خانم‌ها سخت بود. حتی یکی دو بار هم ترک تحصیل کردم اما برادرم مرا حمایت می‌کرد من باید به سینما می‌رفتم و این مسئله با آن فضای خانواده مطابقت نداشت و من الان یادم هست که در مصاحبه از من پرسیدند که چه فیلمی را دیده‌ای و من گفتم هیچی، تلویزیون؟ نه، تئاتر؟ نه. بنابراین هیچ تجربه و سابقه‌ای نداشتم. پرسیدند پس برای چی اومدی

رشته‌ی سینما؟ گفتم که من خیلی به سینما علاقه‌مند هستم، ادبیاتم خوبه و شعر هم می‌گویم و همانجا من دو تا از شعرهامو خوندم. آنها به هم نگاه کردند و من پیش خودم گفتم که دیگه رد شدم! آن سال جمعاً ۵۰ نفر می‌خواستند که من از استان خودم تنها کسی بودم که قبول شدم. با شکل‌گیری انقلاب من در خانواده‌ام آرامش پیدا کردم چرا که انقلاب باعث شد تا خانواده‌ام راحت‌تر رشته‌ی مرا بپذیرند. (خانواده منظورم فامیل است.) سال حضورم در آن امتحان سال ۱۳۵۰ بود، که متعاقب آن سه، چهار سال درس خواندم و بعد هم در سال ۵۴ شروع به کار کردم. بلافاصله باید می‌رفتم کرمانشاه چون تلویزیون آنجا افتتاح شده بود و ما چون تعهد داده بودیم که برویم استان خودمان من هم رفتم کرمانشاه. در آنجا من همه‌ی کارهایی مثل فنی، مونتاژ، فیلمبرداری، تهیه‌کنندگی و... را انجام می‌دادم، چون نیرویی وجود نداشت و فارغ‌التحصیلان همین مدرسه به همراه چند نفر دیگه که از شهرستان‌های دیگر آمده بودند آنجا راه انداخته بودند. حدود ۲ سال به ساخت مستندات گوناگونی در مورد کرمانشاه مشغول شدم و بلافاصله پس از آن منتقل شدم به تهران و در گروه ایرانشناسی مشغول به کار شدم. یادم می‌آید اولین فیلمی که کار کردم <طاعون> در کردستان بود. فیلم مستندی بود که در سال ۱۳۵۵ ساختم و بعد باز هم مستنداتی از کرمانشاه و آداب و رسوم مختلف شهرهای ایران به خصوص غرب ایران را کار کردم و بعد از هم انقلاب هم مسئول آرشیو انقلاب بودم. طی فراخوانی هر چه که مردم از صحنه‌ها و حوادث روزهای انقلاب داشتند را جمع‌آوری می‌کردیم در همان ایام در ضمن انتخاباتی که صورت گرفت من مسئول کارگردانان شبکه اول تلویزیون شدم و بلافاصله همه جمع شدیم و بچه‌هایی که برای فیلمبرداری بایستی به جبهه‌ها می‌رفتند تعیین شدند. این روند ادامه داشت تا اینکه در سال ۶۵ اولین فیلم سینمایی خودم را به نام <رابطه> و به سرمایه‌گذاری تلویزیون ساختم. <رابطه> اولین کاری بود که تلویزیون بعنوان یک فیلم سینمایی می‌ساخت. این فیلم توسط بچه‌هایی که همه فارغ‌التحصیلان یک مدرسه بودیم ساخته شد، به همراه خسرو شکیبایی و بقیه دوستان و یک تجربه‌ای بود که در دوران جنگ واقع شد نکته‌ی جالب اینکه ما فهمیدیم که یک شب موشک‌باران نمی‌شود و ما هم در این شب هر چی صحنه شب داشتیم گرفتیم. واقعاً با یک عشقی من این فیلم را به اتفاق دیگر دوستانم ساختم و بعد از آن هم <پرنده کوچک خوشبختی> را ساختم و... حالا هم که نگاه می‌کنم می‌بینم که کارهایم ادامه همان چیزی است که آغاز کردم؛ در واقع آن دوران رنجی که من می‌کشیدم از عدم ارتباط آدم‌ها با همدیگر بود، آدم‌ها همدیگر را حس نمی‌کنند، درک نمی‌کنند. موقعیت‌ها آدم‌ها را شکل می‌دهد، آن معرفت وجود ندارد. من همیشه دنبال این بودم که

این مسائل را در فیلم‌هایم نشان بدهم، در واقع قصدم یک جور غبار روبی کردن از روح آدم‌هایی که همشان پاک اما غبار گرفته‌اند و ما فقط باید همین غبار را پاک کنیم شاید بشود در آینده‌ی همدیگر، خودمان را ببینیم و به این شکل من وارد سینما شدم.

شما که نه فیلمی دیده بودید نه تلویزیون داشتید پس چطور به سینما علاقه‌مند شدید که وارد عرصه‌ی پر خطر آن بشوید؟

-برایم مسئله‌ی مهم این بود که بتوانم با آدم‌ها ارتباط برقرار کنم. و می‌خواستم بدانم که این اتفاق چطور می‌افتد؟ از یک محیط کوچک شروع کردم تا به یک محیط بزرگ رسیدم. مثلاً زن عموی خودم را که ۳۰ سال با یکی از آشنایانش قهر بود را آشتی دادم. در آن سن و سال تلاش می‌کردم تا این رابطه را برقرار کنم. ارتباط در سینما خیلی شکل بزرگ‌تری پیدا می‌کند. اولین فیلمی که من دیدم فیلم <بر باد رفته> بود. این فیلم تأثیر فوق‌العاده‌ای روی من گذاشت، تلاشی که برای وطن و بقا بود. من فکر می‌کنم بعد از این همه سال هنوز همان حس در من زنده است. غیر از اینکه آن موقع تازه شروع کرده بودم. همچنین فیلم‌های اساتید سینما خیلی روی من تأثیر داشت. به هر حال من تا آن موقع فیلمی ندیده بودم ولی می‌توانستم حس‌اش کنم چون حس‌اش را داشتم. آن زمان خوب یادم است که حتی برادرم هم مخفیانه می‌رفت سینما. باید تأکید کنم که برای من سینما هدف نبود، الان هم نیست. سینما فقط برایم یک وسیله است الان هم دلم می‌خواهد شرایط مالی بگونه‌ای باشد که بتوانم آن فیلمی را که دلم می‌خواهد بسازم.

انتخاب اسم برای فیلم‌هایتان فکر می‌کنم که بسیار شاعرانه است و یک حس خاصی پشت آن است، دیدن فیلم‌ها هم یک آرامش خاصی به مخاطب می‌دهد. آیا در این مدت به آن خواسته‌هایتان رسیدید یا نه؟

-من با یک حس پاک وارد سینما شدم ولی این حس با من نماند چون فضای سینما را خیلی پاک نمی‌بینم، یعنی مقداری ریا داخلش هست. یک شرایطی دارد که نمی‌توانم درکش کنم. احساس نمی‌کنم که همه با دغدغه‌های شبیه به انسانی آمدند. وقتی نگاه می‌کنم و می‌بینم که یک فیلمی ساختم با همین عشق و زحمت اما وقتی می‌خواهد اکران شود تک و تنها می‌مانم. یعنی یک مافیا پشت قضیه هست که اجازه نمی‌دهد من کارم را بکنم. یعنی کسی به خاطر من کاری نمی‌کند. من فکر کردم که سینما یک مکان مقدس است و واردش شدم. به نظر من

سینما جایگاه مقدسی دارد. اما مسائل زیادی پشت پرده وجود دارد. مثلاً اگر فلانی با عشق وارد شده باشد، حتماً باید به یک جایی وصل شود تا بتواند کارش را به خوبی انجام دهد یا ادامه دهد اگر به جایی وصل نشود به تنهایی فقط باید خودش، خودش را بکشد بالا. من حداقل ۱۰ سال است می‌خواهم <فرنگیس> را بسازم هر دفعه یک اتفاقی افتاده. مثلاً می‌گویند این فیلم شبیه به <روبان قرمز> است اما اصلاً ربطی به آن فیلم ندارد من این فیلمنامه را با عشقی که در من وجود داشته نوشته‌ام. قصه‌ی کسی که در تمام طول جنگ در آن منطقه بوده، در غرب کشور، اما در هر صورت موفق به ساخت آن نشدم. من فکر می‌کنم که خیلی‌ها آن دغدغه‌ای که من به خاطرش وارد سینما شدم را ندارند. من الان احساس می‌کنم که تنها، بودن در جنگ کافی نیست. من خودم ناظر بودم و دیدم که در جنگ چه اتفاقاتی افتاد. اما به نظر من معرفتش و درک آن خیلی مهم‌تر است. من وقتی نوجوانی مثل مهرداد عبداللهی که یک پسر بچه ۱۳ ساله اصفهانیست را می‌بینم که می‌گوید خانواده من همه با آمدنم به جبهه مخالف بودن اما من خودم هر طوری بود خودم را به جبهه رساندم، من فکر می‌کنم که یک اتفاق دیگری در آدم می‌افتد حداقل اینجا دیدنش برای آدم‌ها لازم است. بیایند و ببینند. یک معرفتی در آن بچه هست و اتفاقی افتاده که در خیلی‌های دیگر نیفتاده. به همین دلیل من بعد از این همه سال که از جنگ گذشته وقتی می‌نشینم پای تلویزیون و آن بچه را نگاه می‌کنم از خودم بدم می‌آید که منی که دارم برای کودک و نوجوان فیلم می‌سازم چرا نرفتم دنبال آن بچه و از زندگی‌اش فیلم نساختم. اما از طرف دیگه می‌بینم که ما همیشه خودمان آمدیم طرح دادیم. هیچ وقت نشده که از بالا کسانی که مسئولین این امور هستند بیایند و بگویند که مثلاً آقای فیلمساز شما بروید درباره‌ی این وقایع فیلم بسازید، یا خانم درخشنده شما برو فیلم بساز. این بودجه، بیایید بسازید. ما همیشه خودمان آمدیم و گفتیم طرح داریم تازه می‌بینیم که نمی‌شود، کارشکنی می‌کنند و کسی هم دنبال نکرده که چرا نشده. من اومدم به ۱۰ تا تهیه‌کننده متصل شده‌ام، حتی یک تهیه‌کننده گفت که من می‌خواهم بروم از فلان جا بودجه بگیرم برای سریال که متأسفانه اونها گفتند که ما دیگه بودجه‌ای نداریم و کلاً لغو شد! احساس می‌کنم که همه چی فقط تشکیلات است. من در همین مجلس افطار انجمن سینمای انقلاب و دفاع مقدس که فیلمسازان جنگ در آن حضور داشتند، به آقای دهقانی اعلام کردم که من به شدت به زندگی شهید رجایی علاقه‌مندم و دوست دارم که زندگی این شهید بزرگوار را کار کنم، به خاطر اینکه این آدم هم مظلوم زندگی کرد و هم واقعاً مظلوم از دنیا رفت. تمام زندگی ایشان در مبارزه بود. یا به طور مثال، اگر اعتقاد دارند که زن‌ها بخش عمده‌ای از انقلاب را رهبری کردند و در تمام

صحنه‌ها حضور دارند و حق دارند. پس چرا وقتی می‌خواهیم فیلمی در مورد زن کار کنیم، این همه مشکل‌تراشی می‌کنند؟ کدام فیلم جنگی را داریم غیر از <هیوا> که نقش اصلی‌اش زن باشد. با این همه دشواری‌ها باز من فرنگیس را رها نکردم و زن دیگری را پیدا کردم از شخصیت‌هایی که در کتاب شبه صدام به تصویر کشیده بودم که ماجرای عجیبی دارد این زن. صلیب سرخ را می‌بیند فرار می‌کند ولی باز او را اسیر می‌کنند و به اردوگاه برمی‌گردانند. این زن جزء آن اسرایی است که اصلاً جایی هم ثبت نشده. به هر حال، درباره‌ی من برای ساخت فیلم تلاش زیادی کردم اما موافقت نشد. آن آرمان‌هایی که ما به خاطرش به سینما آمدیم در حد شعار باقی مانده اینها باید در واقعیت وجودی آدم‌ها باشد نه سر زبان. باز هم وقتی فکر می‌کنم می‌بینم که فیلم <بچه‌های ابدی> را با عشق ساختم و هیچ بودجه‌ای نداشتم. برای ساخت <بچه‌های ابدی> از یک مؤسسه‌ی خیریه پول گرفتم تا بتوانم بسازم. فیلمی که بهترین فیلم تماشاگران در جشنواره می‌شود در بدترین شرایط قرار است اکران شود، یعنی درست در دوران امتحانات، محرم و جشنواره؛ همان اتفاقی که برای <رویای خیس> افتاد فیلمی که با سرمایه‌گذاری خودم ساخته شد و غیر از بدهکاری که به فارابی دارم چیز دیگری برایم باقی نمانده است.

- البته این نظر من است که شما در فیلم‌هایتان جنسیت را خیلی در نظر می‌گیرید که شاید این تأثیر منفی بگذارد چون خانم رخشان بنی‌اعتماد یا خانم شاه‌حسینی وقتی که می‌خواهند فیلمی بسازند تمام شرایط را برایشان فراهم می‌کنند. شما که اعلام آمادگی می‌کنید برای ساخت فیلم جنگی ۱۰ سال پیش به عنوان اولین کارگردان زن می‌گویید که شما را کمک نکردند. مثلاً به آقای کیومرث پوراحمد توصیه می‌شود که بیا این فیلم را بساز خب، به هر حال هر کارگردانی دغدغه‌های خاص خودش را دارد.

شما فکر می‌کنید که چرا شرایط را برای شما فراهم نمی‌کنند و شمایی که داوطلب هستیید را پس می‌زنند.

- من اصلاً نمی‌دانم و نمی‌توانم هیچ ارزیابی انجام بدهم. شاید خدا نمی‌خواهد چون من دارم تلاش خودم را می‌کنم از جانب من دارد حرکت انجام می‌شود ولی علت اینکه چرا نمی‌شود را نمی‌دانم.

آیا واقعاً نمی‌دانید یا مصلحت نمی‌دانید که بگویید؟

- نه، واقعاً نمی‌دانم.

خیلی مهم است برای اینکه آن موانعی که سر راهتان بوده و احساس می‌کنید آن کسانی که شعار داده‌اند صداقتی پشتش نبوده و اونها به دنبال چیز دیگه‌ای هستند از این حربه دارند استفاده می‌کنند یا نه چیز دیگری است؟

- من فکر می‌کنم صداقت نیست. ما باید با خودمان صادق باشیم و بدانیم که در این مدت که در این مسئولیت بودیم چه اتفاقاتی افتاده، چه ساختیم؟ چه چیزهایی را حمایت کردیم؟ من به عنوان یک فیلمساز متعجبم از اینکه یک میلیارد می‌دهند به یک آدمی و یک آدم دیگر این وسط هر چه تلاش می‌کند و به هر دری می‌زند نمی‌تواند کار کند. شرایط برایش مهیا نیست. چرا این اتفاق می‌افتد. مگه آدم‌ها قرار است که با همدیگر فرق داشته باشند. اگر قرار به فیلمسازی است همه نشان می‌دهند که می‌توانند یا نمی‌توانند و توانایی‌هایشان را اگر قادر باشند نشان بدهند، اگر نشان ندادند پس نمی‌توانند. این‌ها همه روشن است. چرا تعداد فیلم‌های جنگیان این قدر زیاد نیست که بتوانیم بگوییم که این فیلم‌ها را داریم. البته فیلم زیاد داریم ولی فقط چند تایش ماندگار شده. وقتی من از فیلم <میم مثل مادر> صحبت می‌کنم لاقلاً این فیلم یک شناسنامه‌ی ایرانی دارد (برای اسکار) یک مادر ایرانی در آن هست که از خودش می‌گذرد. از یک طرف هم نشان می‌دهیم که این جنگ با ما چه کرده است! حداقل صداقتی که در این فیلم جاری است انکارناپذیر است. چند تا فیلم اینطوری وجود دارد. همه می‌آیند و حرف‌های خوش آب و رنگی می‌زنند خیلی‌ها هم از ظاهر حرف‌ها خوششون می‌آید. بعدش هم ادامه‌ای ندارد. به نظر من باید یه خونه تکونی درست و حسابی بشود. باید در مسئولیت آدم‌هایی که در جایگاه خودشان توانایی ندارند خونه تکونی بشه. باید بروند کنار و آدم‌های تازه نفسی بیایند که واقعاً دغدغه دارند، آدم‌های تازه نفسی بیایند که واقعاً دلشان می‌سوزد. امروز یک نفر از بنیاد شهید به من زنگ زد و گفت که یک کتابی هست داستان یک دختر ۱۳ ساله‌ای است در ایلام که در بمباران پدر و مادرش را از دست می‌دهد، چند تا خواهر و برادر کوچک دارد، این دختر نوجوان آستین‌ها را بالا می‌زند و شروع می‌کند به زندگی و تلاش و نهایتاً خواهران و برادرانش را به یک موقعیت‌های خوبی می‌رساند و الان خودش هم دارد فوق‌لیسانس می‌گیرد. گفتند که شما این فیلم را کار می‌کنید؟ گفتم که چرا کار نکنم خیلی هم دوست دارم خوب این آدم‌ها، آدم‌هایی هستند که وجود دارند. این آدم‌ها را چطور باید پیدا کرد. اینکه بشینیم و چند نفر از آدم‌هایی که آمدند و یک کاری را انجام دادند و ثابت شدند و همیشه هم ماندگارند و با

همین آدم‌ها همه چیز دارد به جلو می‌رود اینطوری نیست. منظورم از خونه تکونی یعنی آدم‌هایی بیایند که افکارشان حرکت رو به جلو داشته باشد، آدم‌هایی که واقعاً بدانند چه کار باید کرد.

آنها می‌دانید چه می‌گویند؟ می‌گویند که ما این همه کمیسیون و شورا می‌رویم برای همین خروجی دیگر.

- اینها باید نتیجه داشته باشد. باید دید خروجیش چیه به نظر من خروجیش باید این باشد که الان فیلمسازها به راحتی بتوانند راجع به جنگمان فیلم بسازند.

اگر در جلسه و شورا به این نتیجه برسند که خانم پوران درخشنده برای ساخت فیلم جنگ مناسب نیستند، شما چه می‌گویید؟

- بالاخره آن هم مسیری است که دارند می‌روند و جای بحث دارد، منتهی من فکر می‌کنم که هر کسی باورهایی دارد مثلاً یک فرد مسلمان وظیفه‌اش این نیست که نمازش را بخواند و روزه‌اش را بگیرد آن شخص در تمام مراحل زندگی‌اش مسئول است در تمام کارهایی که انجام می‌دهد مسئول است. بنابراین اگر آن مسئول این حس را داشته باشد و یک آدم واقعی باشد می‌داند که مسئول است بنابراین باید بداند یک حرکتی خارج از آن برنامه‌های روتینی که دارد باید انجام دهد وگرنه فقط به بی‌راهه می‌رود و اینکه اگر کسی در هر موقعیتی که هست نمی‌تواند مسئولیتش را انجام بدهد، برود کنار و اجازه بدهد شخص دیگری بیاید.

یکی از اعضای شورا می‌گفت که مثلاً فیلمسازی می‌آید اینجا آسمون و ریسمون را به هم می‌بافد که پول را بگیرد بعد از اینکه فیلم را می‌سازد تازه یادش می‌افتد که این فیلم کجا می‌خواهد اکران بشود. برای کی ساخته شده. چه استانداردی را رعایت می‌کند. آنها خیلی از راه‌هایش را یاد گرفته‌اند و در گزینش‌هایشان می‌گویند که این نه، آن آره، شما هم در این زمان از جمله فیلمسازان موفق هستید خانم‌های دیگه این طور نیستند.

- آن مسئولی که آنجا است اول باید شناخت درستی نسبت به این مقوله داشته باشد و فیلمسازها را بشناسد و آگاه باشد نسبت به کار آنها و حداقل از هر فیلمسازی دو تا فیلم دیده باشد. باید بتواند ارزیابی درستی برای خودش داشته باشد. وقتی همین طور بسته به جلو برود و نه فیلمسازی را بشناسد و نه فیلمی دیده باشد، خب آن شخص چطور می‌تواند بیاید برای فرهنگ دلسوزی بکند و بخواهد امکاناتی را بدهد که این بحث جا انداختن فرهنگ و

مقوله فرهنگی را بهش توجه کند. جنگی که در این کشور اتفاق افتاده به همین سادگی نبوده آدم‌هایی با دست‌های خالی رفتند به مقابله با متجاوز مثلاً من یادم است در منطقه گیلان غرب در حالی که شاید خیلی از نظامیان هنوز خبر نداشتند، مردم با چنگ و دندان و با چوب و چماق به دفاع از کشور برخاسته بودند. ما این آدم‌ها را کجا دیدیم، چه فیلمی ساخته‌ایم که نشان بدهد مردم ما دست خالی به نبرد پرداخته‌اند، چه فیلمی دیدیم که نشان بدهد یک نفر خانم به منطقه آمده و سه نفر از دشمنان کشور را به زمین انداخته ولی هیچ‌کس از این رشادت‌ها خبر ندارد.

به نظر شما یک چنین چیزهایی وجود داشته؟ به نظر شما زن‌ها چقدر در دفاع مقدس نقش داشتند؟

- بله بوده، به نظر من خیلی نقش داشتند، در همین منطقه گیلان غرب زن‌ها تمام مدت در حال رفت و آمد بودند. می‌رفتند در دل کوه و در فرصت‌های کوتاهی که برایشان پیش می‌آمد می‌آمدند به خانه‌هایشان و مثلاً نون درست می‌کردند و همین را می‌بردند آن طرف و در جبهه تقسیم می‌کردند. اینها رویدادهایی است که اتفاق افتاده ولی ما کجا اینها را می‌بینیم. شما به شخصیت فیلم <هیوا> نگاه کنید. <هیوا> واقعاً یک زنی است که در پیرامون خودمان این زن را می‌بینیم. برای همین وقتی ملاقلی‌پور این فیلم را ساخت با تمام وجود بهش تعظیم کردم و گفتم که من واقعاً این فیلم را خیلی دوست داشتم. برای اینکه واقعی بود.

به نظر من خانم‌ها هیچ استراتژی برای خودشان ندارند و خیلی ضعیف عمل می‌کنند و وقتی من می‌پرسم که خانم‌ها کجا بودند می‌گویند که نان می‌پختند می‌بردند آنجا.

- نه این یک بخشی است من می‌توانم همین طور ادامه بدهم.

حالا قصه‌ی این <فرنگیس> چیه؟ می‌شود برایمان توضیح بدهید؟

- <فرنگیس>، یک خانمی بود به نام خانم داوودی از ایل کلهر. خودش در میدان جنگ شلوار کردی می‌پوشد با یک کاپشن و می‌رود به میدان جنگ و شروع می‌کند به تلاش کردن و پایگاه زدن و اردوگاه را راه‌اندازی کردن. آدم‌های زیادی را جمع می‌کند و وسایل مورد نیاز رزمندگان را تهیه می‌کند و حتی شستشوی جنازه‌ها و در زیر یک غار غسلخانه درست می‌کند و حتی خودش می‌رود جنازه یک مردی را از دل کوه می‌آورد بیرون. این زن‌ها وجود داشتند. ما زن‌هایی را داشتیم که خیلی هدفمند به جنگ آمدند. خود خانم داوودی یا امثال او یا حتی خانم محبی همسر شهیدی که پسرش از انگلیس می‌آید و می‌گوید که می‌خواهد راه پدرش را ادامه بدهد و شروع به مبارزه می‌کند و این مادر پا به پای پسرش در جبهه‌ها کار می‌کند دار و ندارش را در این جنگ می‌گذارد و لابه‌لای همین

ماجرا با خانم داوودی و دیگران می‌روند برای راه‌اندازی آن اردوگاه‌ها و کمک‌رسانی به اردوگاه‌ها و رفتن به بیمارستان‌ها.

خوب شما می‌گویید که از سال ۶۵ فیلمسازی می‌کنید اما ۱۰ سال است که دنبال ساخت <فرنگیس> هستید چرا این فیلم را در اولویت قرار ندادید برای ساخت.

- خب، امکانات مالی نبوده، چون همیشه این دغدغه بوده اما من فقط این را می‌توانم در ذهنم داشته باشم. زمانی من می‌توانم این را به صورت فیلم در بیاورم که امکانات مالی داشته باشم و این اتفاق زمانی می‌افتد که من با فراغ بال بروم دنبال این قضیه. من در مورد <فرنگیس> این کار را کردم و حداقل ۲۰ تا نوار با زنان گیلان غرب صحبت کردم. زنانی که شوهرانشان، پدرانشان، برادرانشان و یا بچه‌هایشان را از دست داده بودند و خودشان هم در میدان مبارزه حضور داشتند.

الان شما ۲۱ سال است که در سینما هستید در این ۲۱ سال مشکل مالی شما حل نشده؟

- نه مسئله‌ی مالی من تقریباً حل شده حتی من فیلم‌هایی هم با سرمایه‌ی خودم ساختم اما فیلم جنگی سرمایه می‌خواهد من خودم به تنهایی نمی‌توانم این کار را انجام بدهم. من نمی‌توانم با ۱۰۰ تومان وامی که فارابی می‌دهد، بروم یک فیلم جنگی بسازم. همین <گنجشک> را که با آقای ملاقلی‌پور و آقای سرهنگی کار کردیم، به حوزه دادیم، به تلویزیون دادیم، به فارابی دادیم، دلم می‌خواهد کار کنم ولی هیچ کدام از اینها هنوز آن تصمیم قطعی را که بخواهند این فیلم را بسازند نگرفته‌اند، شاید به موضوع حساسیت دارند.

آیا حساسیت دارند یا شما این طور فکر می‌کنید؟

- نه احساس من این است. خوب اگر این نشد قصه‌ی خانم محبی یا داودی را می‌سازم.

شما تهیه‌کننده هم هستید؟ خوب من باورم نمی‌شود که برای ساخت این فیلم پول نداشته باشید.

- بله هستم، اما پول ندارم. تهیه‌کننده فقط جلب سرمایه می‌کند من برای آن تلاش می‌کنم، تهیه‌کننده حتماً نباید که سرمایه‌دار باشد.

یعنی شما الان به تهیه‌کنندگی به عنوان یک شغل نگاه می‌کنید؟

- به هر حال به عنوان مجری طرح عمل می‌کنم. یعنی تهیه‌کننده‌ای که خودش مجری طرح است. تمام فیلم‌هایی که ساختم خودم تهیه‌کننده و مجری طرح بودم.

شما که می‌توانید به این خوبی فیلم بسازید پس دیگر چه می‌گویید؟

- چیزی نمی‌گم اما من به خاطر علاقه‌ام تا آمریکا رفتم و فیلم ساختم آن هم با دست خالی.

می‌دانید این سؤال منشأش کجاست، در توانایی‌های شماست. ما می‌بینیم این خانم می‌گوید هیچ جا صداقت وجود ندارد، همه ریا می‌کنند و... اما این خانم ۲۰ سال است که دارد کار می‌کند.

- خب، بالاخره این واقعیت‌هایی است که وجود دارد، ولی ۲۰ سال است که دارم کار می‌کنم و تا وقتی که زنده باشم همچنان کار می‌کنم و همچنان این عشق را دارم و هر تلاشی را انجام می‌دهم و بالاخره با چنگ و دندون هم که شده این فیلم جنگی را می‌سازم. به همین خاطر وقتی <فرنگیس> را رها کردم، رفتم سراغ <گنجشک>. اگر آن هم نشد می‌روم سراغ <رجایی> به هر شکل من در رابطه با جنگ فیلم خواهم ساخت.

این خوب است. به نظر من خیلی فیلمسازان ما با این هدف برای دفاع مقدس فیلم می‌سازند که پول بگیرند و خیلی‌هایشان با علاقه جلو نمی‌آیند من به عنوان یک مخاطب معمولی هیچ خلوصی در این فیلم‌ها نمی‌بینم. حالا می‌گویند که مثلاً کجا پول بیشتر می‌دهند ولی یک آدمی با دغدغه مثل شما که ۲۰ سال است کار کرده و معلوم است توانمند بوده‌اید که توانستید تا اینجا پیش بیایید. دوستان از نظر عاطفی نگاه می‌کنند ولی من فکر می‌کنم که بیشتر از جنبه توانمندسازی روابط خانوادگی و اجتماعی و توانمندسازی زنان در اجتماع بوده است که موفق بودید.

- این مافیا وجود دارد نمی‌توانم به شخص خاصی اشاره کنم. شما وقتی می‌بینی که در پخش اتفاقات ویژه‌ای می‌افتد، وقتی می‌بینی فیلمی که هنوز پروانه اکران نگرفته از حالا برای پخش برایش برنامه‌ریزی کرده‌اند این را می‌گویند که مافیا پشتش هست چه جوری؟ من نمی‌دانم.

این برنامه‌ریزی شده است؟

- شما فکر می‌کنید که برنامه‌ریزی نیست، چرا فیلمی که هنوز پروانه نگرفته در لیست اکران مثلاً ماه دیگه است. اما در نقطه‌ی مقابلش فیلمی که ۶ ماه قبل پروانه گرفته هنوز در لیست اکران نیست؟

خب وقتی که شما یک پیچ و خم ساده را بلد نبودید و ۱۰ دفعه زنگ زدید به آقای رحمانی که من از کجا وارد شوم، تقصیر خودتان است دیگر.

- خب من همیشه دوست دارم که از راه مستقیم وارد شوم، دوست ندارم که خیلی پیچ و خم‌ها را بروم. مارپیچی وارد شدن حق دیگران را می‌گیرد و من حاضر نیستم از روی این حق بگذرم که خودم به جایی برسم. من در سینما از زمانی که آمدم یک حقوق بخور و نمیری برایم وجود داشته و من هیچ وقت نه به خاطر پول و نه به خاطر شهرت به سینما نیامدم.

اما شما مشهور شدید.

- اگر مشهور شدن در جهت خدمت به مردم باشد ایرادی ندارد، ولی اگر از بابت این باشد که من با این نیت وارد سینما بشوم که مشهور بشوم این را هیچ وقت نمی‌پسندم. ولی خوب روابط مردمی من خیلی زیاد است. از همه نوع قشری به دفتر من می‌آیند. و درست مثل یک دکتر که باهش درد دل می‌کنند، درد دلشان را می‌شنوم. بچه ۱۴ سال می‌آید پسر ۲۰ ساله می‌آید، دختر فلان سن می‌آید، زنی که سه بار ازدواج کرده می‌آید. همه با یک یادداشت از زندگیشان می‌آیند و می‌گویند که چه بکنیم من پدرم اینجوریه مادرم اونجوریه. یعنی ارتباطات اینجوری در دفتر من زیاد هست. خیلی از موارد هست که می‌توانید از منشی من بپرسید. مثلاً همین پریروز دختری زنگ زده بود که می‌خواهد پایش را عمل کند و به پول احتیاج دارد و جالبه که بهش شماره‌ی من را داده بودند. من سینما، زندگی و ادامه زندگی را جور دیگه‌ای می‌بینم. به همین خاطر این روابط غلط پشت پرده‌ی سینما و همچنین بی‌صدافتی به شدت متأثر می‌شوم و احساس می‌کنم آن چیزی که ما انتظارش را داشتیم اینها نیست.

شاید اینگونه هم که شما می‌گویید نباشد و مافیایی وجود نداشته باشد. اینکه یک فیلمی زودتر اکران می‌شود شاید به این دلیل است که مثلاً فیلم <بچه‌های ابدی> پوران درخشنده درست است که جایزه گرفته اما برای سینما جذاب نیست.

- نه، نه. کاملاً دارم می‌بینم آیا سینمای ما با این نیت آغاز به کار کرد تا به اینجا برسد؟

- من فکر می‌کنم که شما باید به صورت حرفه‌ای وارد بشی.

- آخه فیلم‌های من اصلاً کم‌فروش نبودند. مثلاً فیلم <عشق بدون مرز> که اصلاً هنرپیشه ایرانی نداشت و در ماه مبارک هم اکران شد برای خودش ۵۶۰ میلیون تومان فروخت. من همیشه نیتم این است که فیلم‌هایم پرمخاطب باشد.

شما قبلاً هم به مافیا اعتقاد داشتید؟

- نه، تا قبل از سال ۶۸ این اتفاقات نبود از سال ۶۸ به بعد سینما راهش را عوض کرد احساس می‌کنم آن موقع سینما خیلی مقدس بود و خیلی از مضامین اهمیت داشت ولی الان نه. راه این است که اگر خانم فلان و آقای بهمان را در فیلمت داشته باشی، می‌توانی خیلی خوب آن را بفروشی، پس برو به قصه سر هم کن و فلانی بیاید و فقط برایت برقصد و آن فیلم فارسی قدیمی را ازش استفاده کنند تا گیشه تأمین شود! آیا این هدف ما بوده؟

شما ادعا می‌کنید که فیلم‌های پرمخاطبی داشتید. فیلم یا باید یک فضای فرهنگی ایجاد کند یا باید چهارچوب‌های نظام حرفه‌ای در سینما را بپذیرد. در مرحله اول آن رشد فرهنگی در تماشاگر به وجود نیامده و در مرحله‌ی دوم مربوط می‌شود به بازار، بازار چه می‌خواهد، بازیگر خوش‌چهره پولساز می‌خواهد اگر این نباشد کسی نمی‌آید ببیند.

- پس چرا در حال حاضر سی‌دی <رویای خیس> پرفروش‌ترین سی‌دی کشور است.

از کجا می‌دانید؟

- من براساس آمار می‌گویم. آمار قرن ۲۱. چطور می‌شود که این سی‌دی پرفروشی است، اما در سینما چنین اتفاقی نیفتاده چرا؟ در حالیکه من می‌دانستم این فیلم می‌تواند مخاطب خودش را داشته باشد و پرفروش هم خواهد بود ولی بدترین زمان را به این فیلم دادند.

چه کسی این زمان بد را داد؟

- همین مافیا که می‌گویم.

شما چرا نمی‌آیید وارد محاسبات حرفه‌ای سینما شوید؟

- من دارم می‌گویم که پس تعهد ما کجا می‌رود؟ من به عنوان یک فیلمساز تعهد داشتم که برای نوجوانان کار کنم، هیچ کس نیامد در این مورد سرمایه‌گذاری کند. من سرمایه خودم را گذاشتم، فارابی هم ۵۰ میلیون تومان پول دارد اما فیلم ۲۰۰ تومان خرجش شد. من احساس کردم که جوانان دارند از دست می‌روند، من از خودم سرمایه گذاشتم. من وقتی این احساس را دارم نمی‌توانم بیایم فقط از بازیگران تجاری استفاده کنم. من که نمی‌خواهم سر مردم را کلاه بگذارم و فقط سرگرمشان کنم. سیستمی که دارد سینما را اینجوری می‌برد جلو را متهم می‌کنم، بالاخره یک وزارت ارشادی وجود دارد و همچنین کسانی که دارند این نوع نگاه را به پیش می‌برند.

شما در مورد مسائل ارزشی صحبت می‌کنید و کسانی که دنبال مسائل ارزشی هستند.

- تا ارزش را چه بنامیم. من دارم می‌گویم دوران بلوغ دوران اجتناب‌ناپذیر است و پسرها از دخترها موضوعشان خیلی حادثر است و در این دوران باید به آنها توجه کرد از پدر و مادر گرفته تا معلم و جامعه. آینده‌ی هر پسر به این دوران بستگی دارد من زمینه روانشناختی را خیلی دوست دارم و دلم می‌خواهد در این زمینه کار کنم. تاکنون هم در حد توان به این مسئله پرداخته‌ام. خوب هیچ کس تا حالا به من کمک نکرده، اگر من این احساس وظیفه را دارم از طرف چه کسی باید حمایت شوم؟

خوب ۵۰ میلیون تومان به شما وام دادند.

- من اصلاً برای این ۵۰ تومان ارزش قائل نیستم من برای چیزی که ارزش قائل باشم از سرمایه خودم در آن خرج می‌کنم. اغلب این فیلم‌هایی که ساخته می‌شود از طرف تهیه‌کننده یک ریال هم رویش نمی‌گذارند. پول را از دولت می‌گیرند و اصلاً برایشان مهم هم نیست که اکران بشود یا نشود، بفروشد یا نفروشد. فقط سودش را می‌گیرند. خیلی‌هایی که در این باند هستند و یا اصلاً در باند نیستند اما نگاهشان این است که آقا باید از فرصت استفاده کرد. اما من می‌گویم که فرصت را باید در جهت درست استفاده کرد. باید به من هم این فرصت داده بشود تا من هم فیلمی را که دوست دارم بسازم تا برای من هم شرایط به وجود بیاید تا بتوانم که پلان‌های مورد نظرم را بدون دغدغه بگیرم. به یک نفر همه چیز می‌دهند شش ماه طول می‌کشد که فیلمش را بسازد، اما من برای اینکه پولم برسد مجبورم که یک ماهه فیلم را به انجام برسانم. خوب این فیلم‌ها با هم فرق خواهد داشت. مضافاً اینکه موضوعات فیلم‌های من هم طوری است که کسی دنبالش نمی‌رود پس اینجا من می‌گویم که مسئولین امر باید بگویند مثلاً این آقای انجمنی که آمده این فیلم را ساخته بسیار ارزشمند است و ما بها را به آقای انجمن می‌دهیم و از فیلم‌هایی که ایشان می‌سازد حتماً حمایت خواهیم کرد، چون این آقا صداقتش را نشان داده. پول و زندگی‌اش را گذاشته و بعد هم به دنبال مضامین جدید، بکر و مورد نیاز جامعه است و در شرایط بسیار سختی هم کار می‌کند. اگر می‌خواهند پول بدهند، به همه بدهند و بعد با هم مقایسه و ارزیابی کنند نه اینکه یک تهیه‌کننده و کارگردانی با شرایط بد و امکانات بسیار کم بیاید فیلم بسازد تازه فیلمش هم مورد توجه مردم باشد و ما هم بدترین اکران را بهش بدهیم، بیشتر بسوزانیم‌اش. از بین ببریمش تا دیگه به فکر فیلم ساختن نیفتد. من دارم در یک کلیت حرف می‌زنم. من یادم است سر <رویای خیس> می‌خواستم یک آپارتمان برای دفتر بخرم آنها می‌گفتند ۱۰۰ میلیون تومان، من حدود ۸۰ تومان پول داشتم، رفتیم و قولنامه کردیم و آمدیم خانه. شب دیدیم که چه کار کنم پروانه

ساخت فیلم را گرفته‌ام و به این موضوع هم خیلی علاقه دارم و از هیچ جا هم نتوانستم پولی فراهم کنم فقط همین ۵۰ میلیون تومان فارابی بود. نهایتاً شب رفتیم دم خونه‌ی فروشنده برای پس گرفتن و گفتم منصرف شدم، بین اینکه دفتر را بخرم یا فیلم را بسازم. آمدم فیلم را ساختم آن هم با کلی ضرر و زیان. اما این برای من ارزشمندتر است و آرامش بیشتری دارم.

یک سری از فیلمسازان هستند که می‌خواهند فیلمی بسازند که زود به اکران برود و پولشان را بگیرند و بروند، یک سری هم هستند مثل شما که مثلاً می‌خواهید کارهای ارزشی بسازید. الان دولت باید چه کار کند. الان هر کدام از سیاست‌گذاران به سمت یکی از اینها کشیده شده آیا فکر نمی‌کنید که این دوران، دوران سختی شما باشد.

- دوران، سختی باشد. ترجیح می‌دهم که سختی بکشم، ولی درست بشود. یک تغییرات خوب به وجود بیاید، سینمای استاندارد معلوم شود، شرایطی مهیا شود تا فیلمسازان با شرایط بهتری فیلم‌هایشان را بسازند و جلوی آن فیلمسازانی که کپی می‌کنند، گرفته بشه. اصلاً این نوع فیلمسازی را بذارند کنار. باید یک سری قوانین شفاف و کارآمد در سینما به وجود بیاید.

ما نشستیم تا بقیه برایمان تصمیم بگیرند. دهه‌ی ۶۰ را دوران سیاه سینما می‌دانم. اول باید این زن و بچه بیاید فیلم را نگاه کند اما فیلم را باور نمی‌کند بعد به هوای چشم و ابروی هنرپیشه‌ها می‌آیند فقط آن بخش سینما می‌چرخد ما نه توانستیم که مخاطب را پرورش دهیم و نه تو نتوانستیم در سینما ارتقاء سلیقه ایجاد کنیم. الان اشتباه دوم این است که نشستیم ببینیم چه اتفاقی قرار است بیفتد. رفتیم با نماینده مجلس صحبت کردیم می‌گوید آنچه به ما مربوط است این است که ما فلان مبلغ برایتان در نظر گرفته‌ایم و فقط همین مقدار است. سینماگر مجبور است که از همه جا پول بگیرد و سینماگر خیلی خار می‌شود و این درست نیست.

- زمانی که حداقل بهشتی و... بودند برای اندیشه ارزش قائل بودند. بعد از آن همه چیز تغییر کرد.

دیروز نماینده مجلس آمده بود می‌گفت چند نفر پاشید بیاید مجلس و دنبال کار خودتان را بگیرید. اما متأسفانه وقتی سینماگران می‌آیند اینجا فقط به فکر خودشان هستند و می‌گویند که آقا این مبلغ را بده من که بروم فلان فیلم را بسازم و آن نماینده می‌گوید که سینماگر اول باید بیاید زمینه‌ی فرهنگی را به وجود بیاورد. خود شما به

عنوان یک سینماگر می‌نشینید یک جا، قاطی خانه سینما نمی‌شوید، قاطی اتحادیه تهیه‌کنندگان نمی‌شوید، صدای شما به گوش من نمی‌رسد بعد هم به فیلمتان نوبت اکران نمی‌دهند دیگر.

- به هر حال من فکر می‌کنم که خیلی کار کارشناسی لازم هست، باید نشست و یک تعریف دیگری از این ماجرا کرد. من فکر می‌کنم که خود فیلمسازان به تنهایی نمی‌توانند این کار را انجام بدهند.

حالا با این شرایط فکر می‌کنید که اگر فیلم جنگی بسازید بهتر می‌شود؟ آیا ضرورت این کار وجود دارد؟

- این حس من است، من فکر می‌کنم که برای جنگ باید کاری بکنیم. من کار سفارشی نمی‌خواهم بکنم. خودم این کار را دوست دارم حالا آن نشد یک کار دیگر. به هر حال دلم می‌خواهد کاری که دوست دارم را بسازم و کمی هم از نظر مالی آرامش داشته باشم.

شما به عنوان یک فیلمساز مستقل باید بتوانید خودتان هزینه مالی‌اش را فراهم کنید اگر بخواهید یک فیلمساز مستقل باشید باید این شرایط را قبول کنید و هر سه سال تقریباً یک فیلم بسازید.

- من ۱۰ سال است که فیلم نساختم. آره قهر کردم. از سال ۶۹ تا ۷۸ هیچ فیلمی نساختم. خودم زمان را از دست دادم، اما واقعیتش این است که من فقط با خودم مبارزه کردم و هیچ تغییری نتوانستم به وجود بیاورم و دیدم که اصلاً مهم نیست که پوران درخشنده فیلم بسازد یا نسازد. با سختی دوباره تلاش کردم که ادامه بدهم.

اصلاً چرا سینمای جنگ؟ مگه شما جنگ طلبید؟

- نه اصلاً به جنگ و خشونت ربطی ندارد من از صلح بیشتر خوشم می‌آید. راجع به جنگ و جنگ‌افروزی که نیست راجع به آدم‌هایی است که از دست رفته‌اند. آدم‌هایی که با تمام معرفت زندگیشان آمدند و کاری کردند که الان ما اینجا بنشینیم. من از جنگ متنفرم. به پشت سرم نگاه می‌کنم و می‌بینیم در این جنگ ما چه کسانی را از دست دادیم از آن طرف الان همین انجمن سینمای انقلاب و دفاع مقدس داره چه کار می‌کنه، دفتر حفظ نشر آثار چه کار می‌کنه؟ منظورم این است که اصلاً کاری نمی‌کنند.

شما معتقدید که آیا باید انجمنی وجود داشته باشد برای حمایت از شما و دیگر فیلمسازان یا نه،

معتقدید که همان حرکات خودجوشی که اکثراً به وجود می‌آید کفایت می‌کند؟

- به نظر من باید همچنان حمایت مالی وجود داشته باشد، چون سینمای ما یک سینمای دولتی است و همین طور هم دارد بدتر می‌شود. ولی من فکر می‌کنم که باید دست بخش خصوصی را گرفت و اجازه داد که این بخش فعال شود.

یعنی انجمن باید سیاست‌گذاری کند؟

- نمی‌دانم شاید حرکات خودجوش را باید کمک کرد. ولی یک جایی باید باشد که بیاید و حمایت کند، مثل همین انجمن و امکانات مالی را فراهم کند. به نظر من یک بخش جدایی برای این کار شاید اصلاً لازم نباشد همه‌ی اینها می‌تواند در یک جا جمع شود، ولی یک جای تعریف شده.

آن جای تعریف شده می‌تواند انجمن باشد و آیا در روش کار انجمن ایرادی می‌بینید که ده سال پشت یک فیلم ماندید.

- من فکر می‌کنم وقتی فیلمسازی می‌آید، برای ساخت یک فیلم و طرحی می‌آورد وقتی انجمن می‌بیند که فلانی طرحی دارد باید به آن شخص زنگ بزند و بگوید که آیا ما می‌توانیم کمکتان کنیم؟ اینجا برای چی تشکیل شده، وظایف انجمن در کجا تعریف شده، اصلاً این انجمن چند تا فیلم ساخته.

پارسال ۶ تا فیلم جنگی ساخته شد که ۵ تای آن تحت حمایت انجمن بود.

- چقدر آن فیلم‌ها با مضامین، فیلم دفاع مقدس بوده است؟

نظرتون راجع به <پاداش سکوت>، <توبوس شب>، <سنگ، کاغذ، قیچی> و...

- فیلم <توبوس شب> یک سر و شکلی داشت، <پاداش سکوت> را خیلی نپسندیدم، <سنگ، کاغذ، قیچی> اصلاً موضوعش دفاع مقدس نبود و تبلیغ نیروی انتظامی بود. من <خراجی‌ها> را هم نپسندیدم ...

ما از فیلمسازی در مورد این موضوع سؤال کردیم و گفت که فیلم دفاع مقدس فقط باید از جنگ دفاع کند، اصلاً نباید آن را تخریب کند نظر شما چیه؟

- نه، سینمای جنگ باید به واقعیت‌های جنگ بپردازد. در غیر این صورت ضد دفاع مقدس است.

شما از یک طرف می‌گویید که از جنگ متنفرید و از طرف دیگر می‌گویید که مردم را برای دفاع باید تشویق کرد.

- بله متنفرم، ولی وقتی به من حمله کنند من موظفم که از خودم دفاع کنم. من از صداقت خوشم می‌آید آدم‌هایی که صادق نباشند و در این مسیر کار کنند به جنگ لطمه می‌زنند.

بعد از جنگ، در اوایل، فیلمسازان می‌آیند و رزمنده‌ها را آسمانی می‌بینند و مجسمه‌هایی از آنها ساختند اما الان همه‌ی آنها را دارند خراب می‌کنند و خود مین‌ها را رزمنده‌ها می‌گذارند و حالا این رزمنده‌ها خیلی زمینی و متفاوت‌تر می‌بینند.

- این شرایطی که خیلی دست نیافتنی است مثل فیلم‌های اولیه و همین‌طور نگاه فیلم‌های الان هیچ کدام درست نیست. آدم‌های واقعی جنگ خیلی ملموس‌تر از این بودند که الان در این فیلم‌ها هست اینکه بخواهیم آن واقعیتی را که وجود داشته تخریب بکنیم، درست نیست. اینکه آن واقعیت چقدر ملموس است. نشانه مقدس بودن این نیست که آن شخصیت فقط نماز بخواند، بلکه ما آدمی را می‌بینیم که مخلص است. با تمام وجودش دارد مبارزه می‌کند. همه جور آدمی در جبهه وجود داشته و همه‌ی آنها با باورشان به جنگ رفتند و این برای ما مقدس است. آن پسر بچه در <توبوس شب> را قبول می‌کنم، او آدم صادقی است.

فرض کنیم که شما به جای آقای شرف‌الدین شدید رئیس انجمن. برای سینمای جنگ چه خواهید کرد؟
چه ایده‌هایی دارید؟

- من اول از همه یک سری پژوهشگر و محقق را به تمام نقاط ایران می‌فرستم و به جستجوی واقعیت‌ها می‌پردازم. این واقعیت‌ها باید ثبت بشه. این وظیفه‌ی هر کسی می‌تواند باشد، اما به هر حال من این کار را انجام خواهم داد. یعنی فیلم‌های واقعی از جنگ را به نمایش می‌گذارم و به همه هم یکسان امکانات می‌دهم که بروند این کار را انجام بدهند. به هر حال از ۲۰ تا فیلم می‌توانیم ۳ تا فیلم خوب و ماندگار بسازیم و باید در بازتاب و انعکاس حوادث و اسرار جنگ صداقت داشت.

هستند کسانی که انسان‌های صادقی هستند و خیلی کارها را می‌خواهند انجام دهند اما بعد از اینکه به پست و مقامی می‌رسند همه چیز را فراموش می‌کنند.

- بله، خب این خصلت خیلی از ماهاست بین ۲۰ نفر ممکن است فقط ۵ نفر آدم درست باشند که ۵ تا نگاه تازه در مورد این ماجرا داریم. به هر حال فیلم‌های مستندی در آرشیو هست که کسی نرفته این فیلم‌ها را ببیند و در مورد جنگ تحقیق کند، باید رفت و دید.